

ابوالحسن بنی صدر

گفتگو با افراد سپاه پاسداران و دیگر نیروهای مسلح

## سرانجام تقابل زور با اندیشه؟

افراد نیروهای مسلح!

بدانید که مرتب در باره شما می پرسم. از طرز فکرهای شما، از روحیه شما، از گذران زندگی شما، از روابط شما با جامعه و با استبدادیان می پرسم. می دانم که روحیه با نشاط و شاد ندارید. می دانم که طرز فکرهای شما دستخوش تغییر و همسانی جستن با وجدان جمعی مردم ایران است. اما آیا از خود می پرسید چرا در دل شوق و در سر شور ندارید؟ می گویم به این پرسش، پاسخ بگویم بدان امید که شما را در باز یافتن آن شوق و این شور بکار آید:

پیش از انقلاب، سلاح در خدمت عقیده، فراوان تبلیغ شده و پذیرش همگانی یافته بود. سازمانهایی با «ایدئولوژی انقلابی» و مجهز به «قهر انقلابی» شکل گرفته بودند. تا زمانی که کسی از «تصفیه‌های انقلابی» اطلاع نداشت و کار این «تصفیه‌ها» به انشعابها نکشیده بود، کمترین انتقاد به این سازمانها، کفر شمرده می شد. غافل از اینکه بستن باب انتقاد، کار انطباق مرام با روش را آسان می کند: «قهر انقلابی» در خدمت «ایدئولوژی انقلابی» نماند. این «ایدئولوژی انقلابی» بود که ناگزیر شد خود را با خشونت دمساز کند. در جریان این دمساز شدن بود که سازمانهای «انقلابی» دستخوش انشعابها شدند.

تجربه می باید درس می آموخت و رهبری انقلاب نمی باید پاسداری از انقلاب و اسلام و اصول راهنمای انقلاب را به زور می سپرد. می باید می دانست که هر اندیشه‌ای که بیان حقوق باشد و زور را به پاسداری از خود بگمارد، خالی شدن از حقوق را آغاز کرده و سرانجام بیان قدرت و توجیه‌گر زور و خشونت گشته است. بدینسان است که انقلاب جای خود را به ضد انقلاب می سپرد. چنانکه، در ایران امروز، قدرت (= زور) در خدمت خیانت و جنایت و فساد است. و اگر هر روز را، شما، افراد نیروهای مسلح، با این پرسش از خود آغاز کنید: در خدمت چیستیم و کیستیم؟ این پرسش به شما اجازه می دهد در باره رابطه دین و خشونت بیاندیشید و از خود پرسید چرا فرمود: «در دین اکراه نیست»؟

رابطه اندیشه و زور؟:

نوبت به نوبت توضیح داده‌ام که وقتی استعداد تفکر فکر تولید نمی کند، خلاء پدید می آید و خلاء را زور پر می کند. از این رو، کسی که نمی اندیشد، به زور معتاد می شود. باز گفته‌ام: وقتی انسانها از راه اندیشه با یکدیگر رابطه برقرار نمی کنند، به جبر، از راه زور با یکدیگر رابطه برقرار می کنند. بدین خاطر است که فرمود: حتی در جهاد با دشمنی که مسلحانه به شما می تازد، در برابرش، حق تمام باید شد. پس هر جهادی موقوف به جهاد اکبر یا حق گشتن است تا مقابله با دشمن، رویارویی حق با ناحق بگردد.

در آغاز انقلاب، وقتی سپاه انقلاب را تشکیل می دادند، شما که به عضویت آن در می آمدید - یا

در سالهای بعد در آن قبول خدمت کرده‌اید - می‌باید از تاریخ، می‌پرسیدید، می‌باید از قرآن می‌پرسیدید تا می‌دانستید سرانجام، ستون فقرات الیگارش‌های مافیاهای خیانت و فساد و جنایت می‌شوید. در حقیقت،

۱ - قرآن، سراسر، دعوت به اندیشه دینی نو، به روش نو، به حق است. در برابر، طاغوت (انواع زورپرستان) زور را در انواع اشکال درکار می‌آورند تا مانع از پذیرش پیام جدید بگردند. در این قرآن، نه یک بار به پیامبر اجازه می‌دهد برای تحمیل دین حق زور بکار برد و نه اجازه می‌دهد با صاحبان دین‌ها و مرامهای دیگر، بخاطر دست شستن از باور خویش زور بکار برند. چون می‌داند بمحض آنکه پاسداری از دین را به زور بسپاری، دین حق به دین باطل بدل می‌شود، جای جای، خاطر نشان می‌کند: «پیامبر را جز رسان پیام نیست». به او خاطر نشان می‌کند اگر هم بخواهی نمی‌توانی کسی را هدایت کنی.

اما نباید تصور کنید که تنها دین است که اگر پاسداری از خود را به زور سپرد، از بیانی که بود در بیان زور از خود بیگانه می‌شود:

\* هر اندیشه‌ای که انسانها را به حقوق خود و آزادی می‌خواند، نخست دعوت است. زورپرستان، با این دعوت، به زور مقابله می‌کنند. چنانکه از دوران مارکس تا استقرار رژیم بنام «مارکسیسم - لنینیسم»، در غرب، مارکسیسم ممنوع بود. در همه جا سانسور می‌شد. اما از زمانی که رژیم جدید در روسیه تشکیل شد، سپاه پاسدار تشکیل داد، کار با سانسور طرز فکرهای دیگر آغاز شد و به سانسور مارکسیسم و از خود بیگانه‌کردنش در استالینیسم، پایان یافت.

\* در ایران دوران شاه، اسلام، بمثابه بیان آزادی ممنوع بود. با وجود سرکوب شدید و سانسور، انتشار پیدا کرد و انقلاب بی‌مانندی را بیار آورد که در آن گل بر گلوله پیروز شد. اما با پیروزی انقلاب، «اسلام عزیز» نیاز به پاسدار پیدا کرد و به تدریج که زور فراگیر می‌شد و سانسور کامل می‌گشت، «اسلام ناب محمدی» بیان ولایت مطلقه فقیه و ولایت مطلقه اختیار (= قدرت = زور) بر جان و مال و ناموس مردم شد.

پیش از اسلام، بر سر دینهای موسی و عیسی نیز همین بلا آمده بود. از این رو، فرمود: «در دین اکراه نیست» و «بر پیامبر جز ابلاغ پیام نیست».

حال که تجربه‌ها را به یاد آوردیم، می‌باید از خود پرسیم چرا اندیشه نیاز ندارد زور پاسداری بگردد و نیاز دارد که زور پاسداری نباشد؟ زیرا،

۱/۱ - اندیشه خلق عقل است و عقل تا آزاد نباشد، خلق نمی‌کند. پس اگر می‌گویند اسلام دین حق است بدین خاطر است که از خداوند صادر می‌شود. به خدا زور راه ندارد و خلق او حق ناب است. هر وقت خواستید بدانید چرا و چگونه انسان خلیفه خدا است، ساعتی بیاندیشید. تا ببینید اگر ذهن شما به قدرت و زور مشغول باشد، عقل شما نمی‌تواند فکر کند. باید زور نباشد تا عقل آزاد و به فکر کردن توانا بگردد. علت نیز اینست که

۱/۲ - زور از رابطه قوا پدید می‌آید. خود به خود، وجود ندارد. شما که پاسدار و یا عضو یکی از نیروهای مسلح هستید، بهتر از هر کس می‌توانید، این واقعیت را تجربه کنید. اما در رابطه قوا، دو طرف رابطه با زوری که بر ضد یکدیگر بکار می‌برند، محدود می‌شوند. می‌دانید که اگر این قائل به برقرار شدن رابطه قوا انسان با خدا شوید، خدا محدود می‌شود. به سخن دیگر، راه دادن زور به خدا، انکار او است. از این روست که، به تکرار، قرآن خاطر نشان می‌کند: خداوند ذره‌ای ستم روا نمی‌دارد. زور عمل شیطان است. هر کس ستم می‌کند، هر کس زور می‌گوید، به خود ستم می‌کند و به خود زور می‌گوید و...

۱/۳ - دو واقعیت بالا را وقتی در رابطه با یکدیگر قرار می‌دهیم، در می‌یابیم که الف - از همه رابطه‌ها که در هستی وجود دارند و یا بوجود می‌آیند، تنها یک رابطه، رابطه قوا است که نیرو را در زور از خود بیگانه

می‌کند و این رابطه را هرگز خداوند با آفریده‌های خود برقرار نمی‌کند و ب - پیش از این رابطه، زور وجود ندارد اما عقل وجود دارد و فعال است. ج - بمحض اینکه این رابطه برقرار می‌شود، فعالیت آزاد عقل تعطیل می‌شود. بدین خاطر است که نسبت اندیشه و زور، نسبت تناقض است و بود یکی نبود دیگری است. بهوش باشید که اعتیاد به زور، موجب تعطیل عقل شما می‌شود. تا اعتیاد عقل را از کار نیانداخته است، ترک اعتیاد کنید.

و بدانید که

۲ - روزی که سپاه تأسیس شد، بنا بر پاسداری از انقلاب در برابر تجاوزکنندگان بود. سپس، کار شما سانسور و سرکوب «دگر اندیشان» شد و سرانجام مأمور سرکوب و سانسور طرزفکرهای اسلامی شدید. آیا امروز از خود می‌پرسید: از کدام اسلام و کدام انقلاب پاسداری می‌کنید؟ بهوش باشید! این زوری که شما را آلت آن کرده‌اند، تا اسلام را از حق خالی و از زور پرنکند، دست بردار نیست.

دانستید چرا با حضور زور اندیشه تعطیل می‌شود. اینک وقت آنست که بدانید هر اندیشه‌ای، حتی اندیشه راهنمایی که مصدر آن خداوند، بنا بر این حق ناب است، بمحض اینکه زور را پاسدار خود می‌کند، شروع به خالی شدن از حق و پر شدن از ناحق (= زور در اشکال گوناگون) می‌کند. چرا؟ زیرا وسیله حق، حق است چنانکه وظیفه علم علم است. زور وسیله ایست که تنها می‌تواند هدف خود بشود. اینست که نه تنها دائم باید ایجاد شود و ویران کند، بلکه دائم باید بر خود بیفزاید. ایجاد زور توجیه می‌خواهد و توجیه را می‌باید از اندیشه راهنمایی بستاند که از آن مشروعیت می‌گیرد. پس در آن اندیشه، هر آنچه با قدرت سازگار نیست، می‌باید جای خود را به چیزی بسپارد که با قدرت سازگار است. از این رو، قدرت دائم اندیشه راهنما را از هر آنچه به خود ناسازگار است خالی و با آنچه با خود سازگار است، پر می‌کند. دین و هر اندیشه راهنمایی بدینسان از خود بیگانه می‌شود.

۳ - وقتی طرح این پرسش است: آیا زور هیچگاه در خدمت حق قرار نمی‌گیرد؟ عضویت شما در سپاه پاسداران و دیگر نیروهای مسلح گویای پاسخ شما به این پرسش است: از دید شما، زور وسیله است و می‌تواند در خدمت حق یا ناحق قرار بگیرد. لابد می‌گوئید از این رو باید تمام قدرت در ید ولی امری عادل قرارگیرد تا جز در خدمت حق بکار نبرد. اما آیا می‌توانید بگوئید چرا خیانتها و جنایتها و فسادها، اینهمه فراوانی جسته‌اند؟

دیدیم زور از رابطه سلطه گر - زیر سلطه می‌آید. آیا این رابطه، ناحق کردن حق نیست؟ پس وقتی می‌فرماید: در دین اکراه نیست. از آن روست که اکراه حاصل حقی را ناحق کردن است و از رهگذر تباہ کردن دین (= حق) بوجود می‌آید و هرگز در خدمت حق قرار نمی‌گیرد.

می‌پرسید: پس چرا جهاد واجب گشت و چرا فرامود با ستمکاران و... را جنگ کنید؟ پیش از اینکه به این پرسش پاسخ گوئیم، از شما می‌پرسم: آیا هرگز از خود پرسیده‌اید چرا در دنیای اسلامی، خشونت، در اشکال گوناگونش، واجب و حرامش، همچنان مبهم مانده‌است؟ زیرا

۴ - اگر در دل شوق و در سر شور ندارید، اگر روحیه شما با نشاط نیست، به این علت است که با خود و با دیگران، از راه اندیشه رابطه برقرار نمی‌کنید. از راه زور رابطه برقرار می‌کنید. هر وقت ناراحت می‌شوید و نمی‌دانید علت آن چیست، هرگاه روحیه شما کسل می‌شود، سبک‌بالی خود را از دست می‌دهید، احساس تنهایی و کزکردگی می‌کنید، ذهن خود را مشوش و گرفتار ابهامی می‌یابید و نمی‌دانید چگونه از شرش خلاص شوید، تردید نکنید که عقل شما آزادی خویش را از دست داده‌است. اگر نازا نشده باشد، کم‌بار شده‌است. شک نکنید که بیشتر از آنچه با دیگران، با خود رابطه قوا برقرار کرده‌اید. در خود زور بکار می‌برید. این زوری که بکار می‌برید، رابطه شما را با خدا نیز قطع می‌کند. به سخن دیگر، آزادی خویش را از دست داده‌اید و برده زورمداری

شده‌اید. از این روست که نشاط درونی و امید را نشانهٔ ایمان و در راست راه هدایت خدا بودن دانست.

فرمود: «خود را بشناس تا خدای خود را بشناسی». پس اگر از خود بررسی چرا عقل تو را سایه سنگین ابهام پوشانده‌است، به این واقعیت عارف می‌شوی که خشونت از رابطه‌ای پدید می‌آید که به محض برقرار شدن، رابطه انسان با خدا را قطع می‌کند. آزادی، بمعنای درست کلمه، رابطه با خدا و قرار گرفتن در مقام خلیفه الهی و این همانی جستن با هستی است. این آزادی را که از دست می‌دهی، بردهٔ زور می‌شوی. موجودی در بند انواع کسالت‌های روحی، با دلی خالی از شوق و سرخی تهی از شور و روحیه دژم می‌گردد.

و بدان که قرآن تصریح می‌کند: «هرگز بخاطر کسانی که به نفس خویش خیانت می‌کنند، جدال مکن». پس بکار بردن خشونت، در حمایت از کسانی به خود و دیگران خائن هستند، حرام است. اما چه کسانی به خود خائن هستند؟ قرآن به شما می‌پاسخ می‌دهد: اهل زور. آنها که به خود و دیگران زور می‌گویند. راستی اینست که اگر روحیه با نشاط ندارید، یکی به این دلیل است که دست کم مطمئن نیستید که حاکمان اهل زور نباشند. اکثریت بزرگی از شما مطمئن هستید که اهل زور هستند.

و می‌دانید که در جنگ صفین، سربازی از عقل آزادی که عقل علی (ع) بود، از توحید پرسید. بودند کسانی که به نهیب زدن در میدان جنگ و بحبوحهٔ نبرد، چه جای پرسش است! امام فرمود: همین جا جای پرسش است او باید بداند چرا می‌جنگد؟ بدین قرار، در اسلام، نه تنها اطاعت کورکورانه نیست، بلکه در جهاد واجب نیز می‌باید عقل آزاد و معرفتش شفاف باشد. آیا شما، هر بار که دستور بکار بردن خشونت را دریافت می‌کنید و یا خود بکار می‌برید، ذهن خویش را از هرگونه ابهامی پاک می‌کنید؟ ابهام زدائی از عقل تمامی جهاد اکبر نیست، قدم‌های اول است. اما اگر شما همین قدم‌ها را بردارید، دیگر ستون پایهٔ استبداد نمی‌شوید و بنای استبداد فرو می‌ریزد.

روش شفاف کردن ذهن را نیز قرآن به شما می‌آموزد:

۴/۱ - اهل حق و اهل اندیشه نه تنها در بکار بردن زور، آغازگر نمی‌شوند، بلکه به تربیتی که دیدیم، نیاز به نبود رابطه‌ای دارند که زور را تولید می‌کند. به زبان رایج، نه به حق کسی تجاوز می‌کنند و نه تن به تجاوز دیگری به حق خود می‌دهند. بنا بر این، خشونت را زورگو در کار می‌آورد. جهاد برداشتن مانع است. به سخن دیگر، خشونت زدائی است که فرمود: «آنها که در راه ما جهاد می‌کند، ما آنها را به خود هدایت می‌کنیم.» تأمل در این آیه، شما را از دو واقعیت آگاه می‌کند: الف - زورگوئی گم کردن هدایت خود و زورپذیر است. جهاد باز یافتن هدایت است و ب - به باز یافتن هدایت، واقعیت پیدا می‌کند. بدین قرار، جهاد آزاد شدن از رابطه ایست که زور را تولید می‌کند. و

۴/۲ - بخش بزرگ جهاد را در خود باید به انجام رساند. چرا که اگر آدمی زور نپذیرد، هیچ زورگوئی نمی‌تواند با او رابطهٔ قوا پدید آورد. بدینسان، جهاد اکبر، تمرینی است برای آنکه حتی پیشاروی دشمنی که در کار کشتن تو است، رابطه با خدا را از دست ندهی. یعنی عقل تو آزادی خود را از دست ندهد. همان عقل را داشته باشی که آتش هستی سوز را بر ابراهیم (ع) سرد کرد. و ۴/۳ - خشونت‌های زبانی و قلمی که زورپرستان در کار می‌آورند، بهیچ رو از راه خشونتی که شما می‌توانید بکار برید، از میان بردنی نیست. همانطور می‌بینید، روز به روز، بیشتر نیز می‌شود. این خشونت‌ها، خشونت زدائی نوع دیگری را می‌طلبند و آن بارور کردن اندیشه‌ها و جریان دادن آنها و اطلاعات است. از این رو فرمود: «وقتی بر لغو گذر می‌کنی، کریمانه گذر کن.» و باز فرمود: «به بهترین شیوه جدل کن.» و در آیه‌ای روش عمومی را که جریان اندیشه است آموخت: «بشارت باد بر بندگان من که قولها را می‌شنوند و بهترین آنها را بر می‌گزینند.»

می‌پرسم: اگر از روز نخست به رهنمود قرآن عمل می‌شد، ایران و جهان امروز چون بود؟ آیا از خود نمی‌پرسید چرا کار به جایی رسیده‌است که امروز، تولید اندیشه در بیرون رژیم و «اسلام ولایت فقیه» و «اسلام ناب محمدی» انجام می‌گیرد و تولید زور در رژیم ولایت مطلقه فقیه؟ چرا هرکس می‌خواهد به اندیشه‌ای روی آورد، از رژیم می‌برد؟ چرا رژیم مدعی دین سالاری، در برابر اندیشه، هفت تیر می‌کشد؟ تجربه‌ها که یاد آور شدم، باید شما را مطمئن کند که به حکم رابطه هفت تیر با اندیشه، پیروزی اندیشه و شکست رژیم قطعی است. گرچه گرایش شما به اسلامیت و ایرانیت یا اسلامی در بر دارنده‌ی خاصه‌های ایرانیت، برهان قاطعی است بر شکست قطعی و بسا زود رس رژیم که بنام دین با دین و وطن می‌ستیزد. و از آنجا که بیان آزادی در قید سخت‌ترین سانسورها و از هر سو است، مرا اطمینان حاصل است که پیروزی قطعی از آن این بیان است. با وجود این،

۴/۴ - سپاه پاسداران و کمیته‌ها بر این اساس تشکیل شدند که زور را زورگوها می‌گویند و باید مانع از زورگوئی آنها شد. در همه جا، فکر غالب اینست که اکثریت بزرگ بی تقصیر هستند و این اقلیت‌های کوچک زورمدار هستند که بر جامعه‌های مسلط می‌شوند. این فکر «عامه فریب»، خود فریب نیز هست: عامه فریب است زیرا عیب اکثریت بزرگ را از چشم او می‌پوشاند و خود فریب است زیرا باورمند به این فکر ناصواب نیز فریب می‌خورد و واقعیت را نمی‌بیند. این بود که روزی در اجتماع فرماندهان سپاه گفتم: شما به قرآن رجوع کنید که چون آئینه، زیباییها و زشتیها، حسن‌ها و عیبها را نشان می‌دهد. از جمله نشان می‌دهد که عیب از اکثریت بزرگ زورپذیر است. تا زورپذیر هست، زورگو نیز هست. پس این اکثریت بزرگ است که مخاطب قرار می‌دهد. به این اکثریت بزرگ است که روشهای آزاد شدن از زور باوری و سلطه پذیری را می‌آموزد.

بدینسان، اگر قرار بود بر آموزش و روش قرآن، سپاهی برای پاسداری از انقلاب و اسلام بوجود می‌آمد، شما می‌باید جمعی می‌شدید الگوی انسانهایی که زور نمی‌پذیرند و زور نیز نمی‌گویند و به زورپذیر می‌آموزند چگونه خود را از زورباوری و سلطه‌پذیری آزاد کند و زورگو را نیز از زورگوئی آزاد می‌کردند. می‌مواند عدمی را اصل راهنما کردن، با خدا شدن، همین است.

تنی چند سخنم را حق و عرفان ناب توصیف کردند. روش پیشنهادی خشونت زدائی بود. اما آن زمان، خشونت گرائی رسم همگانی بود. بسیار بودند که می‌گفتند: در دراز مدت، روش پیشنهادی شما بکار می‌آید اما در کوتاه مدت، باید، به زور، موانع را از سر راه برداشت. غافل بودند که افراد سپاه و دیگر نیروهای مسلح نیز از اکثریت زورپذیر و اقلیت زورگو هستند. اگر این اکثریت نمی‌پذیرفتند، کجا سازش پنهانی با امریکا و انگلیس و اسرائیل و جنگ ۸ ساله در سود این قدرت‌ها ممکن می‌گشت؟ مظهر شرارتی که امریکا است جرأت پیدا می‌کرد ایران را محور شر بخواند؟ کجا خشونت جهان را فرا می‌گرفت و ویرانی بر ویرانی می‌افزود؟ کجا اسلام «ایدئولوژی خشونت» می‌گشت؟ کجا ایران، به خیانت و جنایت و فساد، شهرت عالمگیر پیدا می‌کرد؟ کجا...

۵ - آیا هیچ اندیشیده‌اید چرا قرآن، به تکرار، تمامی صفاتی را که می‌توانند بکار محور قدرت کردن یک انسان بیابند را از پیامبر سلب می‌کند؟ آیا می‌دانید چرا خطاب به پیامبر می‌فرماید: تو رب مردم نیستی، پدر مردم نیستی، نصیر مردم نیستی، وکیل مردم نیستی، اگر هم بخواهی نمی‌توانی کسی را هدایت کنی، صاحب اختیار مردم نیستی، انسانی چون انسانهای دیگری؟ زیرا عقل من و شما بدون اصل راهنما، کار نمی‌کند. عقلی که محوری می‌سازد و بر آن، کار می‌کند، آزاد نیست. عقلی که آزاد نیست، پیام آزادی را درک نمی‌کند. از آنجا که آزادی به باز بودن عقل بروی خداست، محور سازی، درب عقل را می‌بندد و دیگر ممکن نیست پیام خدا که پیام آزادی است به عقل راه پیدا کند. پس اگر فرمود در دین اکراه نیست، از این رو بود که اکراه نافی دین و مانع عقل است از دریافت آن بمثابة بیان آزادی.

و اگر علی (ع) فرمود: «شخص را به حق باید سنجید و نه حق را به شخص».

از آن رو بود که عقول انسانها را از بند محور سازی رها کند. شما فراوان می شنوید که انسان گرائی غربی، انسان محوری است و اسلام خدا محوری است. آیا هیچ از خود پرسیده اید خدا را چگونه می توان محور کرد؟ تصور یک محور، نیاز دارد به تصور یک رابطه میان دو چیز. این دو چیز نیز باید در رابطه تابع و متغیر باشند، تا بتوان، محور را به تصور آورد. چنانکه در آب دادن یک فلز، از رابطه تابع و متغیر دو محور و دو قطب استفاده می کنند. پس خدا را محور تصور کردن، او را چیزی در رابطه با چیز دیگر گرداندن است. شرک همین است. در عمل نیز، «ولی فقیه» محوری است که جانشین خدا می شود و همانطور که تجربه شد - پیش از آن نیز، در جریان تاریخ، فرعونیت، بارها تجربه شده بود - مظهر زور و عامل فراگیر شدن خیانت و جنایت و فساد می شود. بدین قرار، با خدا شدن و برای خدا عمل کردن، آزاد کردن عقل است از محور سازی و محور بازی و فعال کردن عقل است در بی کران هستی. خشونت زادائی در خویشتن، جهاد اکبر، همین است. موازنه عدمی را اصل راهنمای دین کردن، عرفان، همین است.

۶- می دانید چرا فرمود: «با امامان کفر بستیزید»؟ اگر مشکل اصلی زور پذیرها هستند، چرا فرمود بازور پذیران بجنگید؟ زیرا، در همه وقت و در همه جا، الف - زور پذیر خشونت درکار نمی آورد و راه حل را در خشونت خلاصه نمی کند. بنا بر این، او را نمی توان با بکار بردن زور، از زور پذیری، آزاد کرد. بدو باید آموخت بدون تابعیت از زور، می توان آزاد زیست، می توان استعدادهای خود را بکار انداخت و بارور شد. ب - بنا بر این، بکار بردن زور، آنها را بر زور باوری و زور پذیری، استوارتر می کند. می توانید در اثر استبداد بر جامعه خود، از انقلاب بدین سو، تأمل کنید و از خود پرسید: آیا بدست شما، وارونه کاری را که می باید نکرده اند؟

اما، با امامان کفر، کار دیگر است: بدین اقلیت است که اکثریت زور پذیر، در زور پذیری می ماند. این گروه است که دین را، در بیان قدرت، ناچیز می کند. آنها که نظام اجتماعی را بر مدار زور شکل می بخشند و به زور بر پا نگاه می دارند، اینانند. بهوش باشید! امامان کفر، دگر اندیشان نیستند. آنها هستند که بیان دین را در آئین کفر از خود بیگانه می کنند. از راه عبرت، در اسلامی که مردم با آن انقلاب کردند را با اسلامی که اینک مدار دولت «ولایت مطلقه فقیه» شده است، مقایسه کنید. بعد به قرآن مراجعه کنید تا ببینید کفر پوشاندن حق است. پس از آن، از خود پرسید: دین حق را چه کسانی با پوشش قدرتمنداری، می پوشانند. آنها امامان کفر هستند. وقتی نیک آنها را شناسائی کردید، در می یابید که

الف - در همه جا و همه وقت، دین سالارانی که دین را وسیله استقرار قدرت می کنند، امامان حق پوش هستند. دریدن پوشش فریب خشونت زادائی و کار اول است. ب - بسا می شود آنها که مدار قدرت می شوند، بر تمامی عرصه ها، خشونت حاکم می کنند. در این صورت، خشونت زادائی بکار بردن خشونت را ناگزیر می کند. از این رو فرمود با امامان کفر ستیز کنید. اما این ستیز می باید خشونت زادائی باشد، باید آزاد کردن عرصه های حیات فردی و جمعی از خشونت باشد. باید آزاد کردن امامان کفر از خشونت باشد. پیشاپیش، باید زور پذیران به آزادی از زور باوری و زور پذیری فراخوانده شوند. بسا می شود که آزاد شدن آنها، به جنبشی همگانی می انجامد و محلی برای بکار بردن خشونت بر جانمی گذارد.

اگر تا امروز از خود نپرسیده اید، وقت آنست که از خود پرسید: اگر اجرای هر دستور را موکول می کردید به اطمینان از حقانیت آن، اگر بر این پندار ناصواب عمل نمی کردید که اگر دستور خطا باشد، مسئولیت آن با صادر کننده دستور است، آیا زندگانی جامعه ایران گرفتار سرطان خیانت و جنایت و فساد می گشت؟

ایران سرزمینی است که در آن، گل بر گلوله پیروز شد. زیرا وجدان جمعی مردم ایران افراد نیروهای مسلح را فراگرفت. اینک، دین و وطن مادر تنگنائی است که رهائی از آن، در گرو تغییر

کردن و تغییر دادن، آزاد شدن و آزاد کردن است. این بار نیز، ستیز با امامان کفر نیاز به خشونت ندارد. گل می تواند برگلوله پیروز شود و شما می توانید در این پیروزی نقش تعیین کننده ای را بازی کنید. عقل را آزاد کند، با خدا کنید، روحیه شما را پر نشاط می کند و راست راه هدایت را به شما خواهد نمود.

این گفتگو را در نوبتی دیگر، کامل می کنم.